

دکتر دیوید هاوارد، جاشوا-روت، جلسه ۲۶، داوران ۶-۹ جدعون و پیامدهای آن

دیوید هاوارد و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۲۶، داوران ۶-۹، جدعون و پیامدهای آن است.

با درود مجدد. در این بخش، ما قصد داریم داستان جدعون، داور بعدی، و پیامدهای دوران او با یکی از پسرانش، ابیملک، را مورد بحث قرار دهیم. بنابراین، در این بخش به داوران ۶ تا ۹ خواهیم پرداخت. جدعون یکی از برجسته‌ترین داوران کتاب، پس از شمشون است که داستان او چهار فصل را به خود اختصاص داده است.

داستان جدعون سه فصل دارد، به علاوه پسرش. بنابراین، مانند بیشتر داستان‌های داوران بزرگ شروع می‌شود. درست بعد از آخرین سطر فصل ۵ می‌آید که می‌گوید سرزمین پس از زمان دبور و بریک، ۴۰ سال آرامش یافت.

فصل ۶، آیه ۱، با این جمله آغاز می‌شود که دوباره، بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. خدا آنها را به مدت هفت سال به دست مدیانیان تسلیم کرد و آنها به طرق مختلف بر بنی‌اسرائیل ظلم کردند، محصولات آنها را خوردند و چیزی برای آنها باقی نگذاشتند، غذای آنها را دزدیدند و غیره. بنابراین بنی‌اسرائیل بسیار خوار شدند، فصل ۶، آیه ۶، و دوباره مردم از خدا کمک خواستند.

بنابراین، برخلاف برخی از روایت‌های پیشین که در آنها گفته می‌شد خدا داور بعدی را برانگیخت و اسرائیل را از طریق آنها نجات داد، اکنون داستان بسیار مفصل‌تری داریم. و اول از همه، ما را به پیامبری می‌رساند که در آیه ۱۰ به آنها می‌گوید خدا از مصر به بعد به آنها وفادار بوده است و آنها نباید از خدایان اموریان بترسند. اما سپس فرشته خداوند را داریم که می‌آید و بر یوآش، پدر جدعون، ظاهر می‌شود.

و بنابراین، در آیه ۱۱ و به دنبال داستان، فرشته خداوند را داریم. او به مکانی که متعلق به یوآش است می‌آید و در واقع بر جدعون ظاهر می‌شود. جدعون در واقع آنجا مشغول کوبیدن گندم است و فرشته این داستان چیزهای جالبی در مورد جدعون به ما می‌گوید و ما در اینجا به برخی از آنها خواهیم پرداخت.

جدعون از فرشته خداوند نشانه‌ای می‌خواهد. بنابراین، جدعون به خانه‌اش می‌رود، غذایی آماده می‌کند بیرون می‌آید، آن را آنجا می‌گذارد، و فرشته خداوند دستش را دراز می‌کند، آن را با نوک عصایش لمس می‌کند (آیه ۲۰، آیه ۲۱)، و بلافاصله با آتش می‌سوزد. بنابراین، این به وضوح نشانه‌ای از جانب خداوند است که این فرشته خداوند بوده است، و ما آن را در آیه ۲۲ می‌بینیم.

جدعون دریافت که این فرشته خداوند است و او را در آنجا پرستش کرد. او یک محراب می‌سازد، آیه ۲۴، و آن را «خداوند صلح است» می‌نامد، و تا به امروز، دوباره تا روز نگارش کتاب در اینجا، آنجا پابرجاست اجازه دهید در اینجا مکث کنم و کمی در مورد هویت فرشته خداوند صحبت کنم، زیرا این تنها جایی در کتاب مقدس نیست که از فرشته خداوند نام برده شده است.

بنابراین، بحث‌های زیادی در مورد اینکه این فرشته خداوند چه کسی یا چه چیزی بوده، وجود دارد و بنابراین سعی خواهیم کرد برخی از این بحث‌ها را بررسی کنیم. معمولاً سه گزینه مختلف در مورد اینکه این فرشته

خداوند چه کسی یا چه چیزی است، ارائه می‌شود. اول از همه، ما فقط می‌گوییم که کلمه فرشته، این فرشته ترجمه شده، در زبان عبری مَلک است و به معنای پیام‌آور است.

بنابراین، فرشته‌ای از جانب خداوند، پیام‌آوری از جانب خداوند است، نماینده‌ای که نوعی پیام را می‌آورد، نام پیامبر ملاکی، مالکی است. پسوند «من» به معنی «من» است، بنابراین نام او «پیام‌آور من» است. پیام‌آور خداوند.

بنابراین، چه گزینه‌هایی در مورد اینکه فرشته خداوند چیست و چه کاری انجام می‌دهد، وجود دارد؟ یک گزینه این است که او اساساً یک فرشته است، مانند فرشته جبرئیل، فرشته میکائیل، موجودی پایین‌تر از خود خدا، اما آشکارا با اقتدار الهی. برخی استدلال کرده‌اند که نه، این یک نزول موقت یا لحظه‌ای خود خداوند به حضوری مرئی در برابر شخص یا گروهی از مردم است. گزینه سومی که اغلب ارائه می‌شود این است، که فرشته خداوند در واقع چیزی است که می‌توانیم آن را تجلی پیش از تجسم خود مسیح بنامیم یعنی قبل از اینکه مسیح در دوران عهد جدید تجسم یابد، که او در زمان‌ها و مکان‌های مختلف عهد عتیق به شکل انسانی یا فرشته‌ای نزول کرده است.

در کتاب خروج، متنی کلیدی در مورد فرشته خداوند به ما می‌گوید، بنابراین از شما می‌خواهم که به آن مراجعه کنید. خروج فصل ۲۳ ما را با فرشته خداوند آشنا می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه فرشته خداوند شخصیت و اقتدار خدا را به همراه دارد. بنابراین خروج ۲۳، از آیه ۲۰ شروع می‌شود، خداوند از طریق موسی با بنی اسرائیل صحبت می‌کند و می‌گوید: «اینک، من فرشته‌ای را پیشاپیش شما می‌فرستم تا شما را در راه محافظت کند و به مکانی که آماده کرده‌ام، برساند.»

با دقت به او توجه کنید، از صدای او اطاعت کنید و از او سرکشی نکنید، زیرا او گناه شما را نخواهد بخشید، زیرا نام من در آن است. بنابراین، در این مورد، به وضوح به نظر می‌رسد که فرشته اختیار دارد از طرف خدا صحبت کند. نام من در اوست.

و بسیاری گفته‌اند که این تقریباً شبیه خود خداست. می‌گوید که او گناه شما را نخواهد بخشید. ضمناً در این جمله، به نظر می‌رسد که روی دیگر سکه این است که او قدرت انجام این کار را دارد.

او اختیار انجام این کار را دارد. او می‌تواند گناهان را ببخشد، اما در این مورد اگر شما سرکشی کنید، این کار را نخواهد کرد. اما اگر با دقت از صدای او اطاعت کنید، آیه ۲۲، آنگاه من دشمن دشمنان شما و مخالف دشمنان شما خواهم بود.

من دشمن تو نخواهم بود. من دشمن دشمنان تو خواهم بود، که این برای تو خوب است. و آیه ۲۳، وقتی فرشته من پیشاپیش تو می‌رود و تو را به اموریان، حتیان و غیره می‌رساند، من آنها را محو خواهم کرد.

و به همین ترتیب، ادامه دارد. بنابراین، در این مورد، به نظر می‌رسد که هویت فرشته خداوند یا اقتدار فرشته خداوند بسیار به خود خداوند، به خود خدا وابسته است. با این حال، در بخش دیگری از فصل ۳۲ و بخشی از فصل ۳۳، تمایز بیشتری بین خداوند و فرشته‌اش می‌بینیم.

بنابراین، بیایید به طور خلاصه به آن نگاه کنیم. فصل ۳۲، از آیه ۳۴ شروع می‌شود. در فصل بعدی، تا حدود آیه ۱۷.

و به نظر می‌رسد ویژگی‌های فرشته خداوند در اینجا از خود خدا جداست. برای مثال، فصل ۳۳، آیه ۲ «می‌گوید»: «من فرشته‌ای پیش روی تو خواهم فرستاد. من کنعانیان، اموریان و غیره را بیرون خواهم راند»

اما این فرشته طوری ارائه نشده که انگار نام من در اوست. او نه گناهان را می‌بخشد و نه گناهان را. بنابراین سوال این است که دقیقاً چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ برخی از مفسران انجیلی این تجلیات فرشته خداوند را مکاشفه‌های پیش از عهد جدید مسیح، همانطور که گفتیم، مکاشفه‌های پیش از تجسم مسیح دانسته‌اند.

در باب دهم کتاب دانیال و همچنین در باب اول کتاب حزقیال به نوعی فرشته اشاره شده است و به نظر می‌رسد که این توصیفات شبیه به توصیفات است که یوحنا از عیسی در کتاب مکاشفه باب اول، در چند جا، ارائه می‌دهد. همچنین اشاره شده است که فرشته خداوند هرگز در عهد جدید، زمانی که خود عیسی روی زمین است، ذکر نشده است. بنابراین، اگر آن فرشته عیسی بوده باشد، قبل از آمدنش فرشته خداوند نامیده می‌شد، اما وقتی اینجا بود، اینگونه نامیده نمی‌شود.

او فقط خدای مجسم نامیده می‌شود. عیسی فرستاده شد تا اراده خدا را انجام دهد، البته همانطور که فرشته فرستاده شد. بسیاری از انجیلی‌ها این استدلال را مطرح کرده‌اند.

نظر شخصی من این است که احتمالاً اینطور نیست. یک دلیل مهم برای من این است که عهد جدید در مورد ایجاد ارتباط بین عهد عتیق و جدید بسیار باز است. بارها و بارها، در نوشته‌های نویسندگان عهد جدید، نقل قول‌هایی از عهد عتیق و قیاس‌ها و گفتن اینکه «این اتفاق افتاد تا آن اتفاق بیفتد» و غیره را می‌بینیم.

اما اگر این ظهورها واقعاً عیسی در شکل پیش از تجسم بودند، بسیار عجیب به نظر می‌رسد که عهد جدید چیزی در مورد آن نگفته است. به نظر من برای متی یا دیگران بسیار آسان بود که بگویند، آن عیسی بود، و عیسی اکنون آن چیزها را به انجام می‌رساند. بنابراین، به نظر من، سکوت در عهد جدید قطعه مهمی از پازل است.

بنابراین، به نظر من در برخی موارد، ممکن است صرفاً یک پیام‌آور جداگانه، یک فرشته از جانب خدا باشد گاهی اوقات فرشته‌ای است که ارتباط بسیار نزدیک‌تری با ذات خدا دارد، و به نظر می‌رسد که این همان چیزی است که در زمان جدعون نیز اتفاق می‌افتد. بنابراین، این نوعی بحث است که ما در مورد ذات فرشته خداوند می‌یابیم.

بنابراین، ما به فصل ۶ داوران برمی‌گردیم، و جدعون بسیار کم‌حرف است. در آیه ۱۵، او می‌گوید، من کمترین مردم هستم، اما خدا در آیه ۱۶ می‌گوید، من با شما خواهم بود. پس از متنی که به آن نگاه کردیم، خدا در آیه ۲۶ به او می‌گوید، و در ادامه، به نوع تعامل در این فصل بین فرشته خداوند و خداوند توجه کنید.

بنابراین، تقریباً به همین دلیل است که برخی استدلال می‌کنند که این خود خداوند است. این فقط روش‌های مختلفی برای صحبت کردن در مورد اوست، اما شاید نه شخص خدا، اما مطمئناً نماینده نزدیک او. در آیه به او گفته شده است که قربانگاه بعل را خراب کند و همچنین ستون اشره را که آنجاست قطع کند، و ۲۵ او باید روی آن قربانگاهی برای خدا بسازد.

طنز ماجرا این است که او قرار است چوب‌های اشره را که در آیه ۲۶ قطع می‌کند، بردارد و از آن به عنوان آتش، به عنوان هیزم برای قربانی سوختنی خود استفاده کند. بنابراین، جدعون این کار را می‌کند، که کار خوبی است، اما در آیه ۲۷، او نیز می‌ترسد، و به جز ده خدمتکاری که با او کرده بود، به کسی در مورد این موضوع چیزی نمی‌گوید. بنابراین، وقتی روز بعد همه از خواب بیدار می‌شوند، محراب‌ها خراب شده‌اند، آیه و آنها تعجب می‌کنند که چه اتفاقی دارد می‌افتد، و متوجه می‌شوند که جدعون این کار را کرده است، ۲۸.

و بنابراین، آنها یوآش، پدر جدعون، را به چالش می‌کشند که پسرش را بیرون بیاورد تا بمیرد، زیرا آنها هنوز پرستشگران وفادار بعل و اشره هستند و از دیدن سرنگونی نمادهای پرستش خود خوشحال نیستند. و، به افتخار او، یوآش، پدر جدعون، بلند می‌شود و آنها را رد می‌کند و می‌گوید، آیا شما برای بعل مبارزه خواهید کرد؟ به عبارت دیگر، آیا واقعاً از این خدایی که واقعاً خدا نیست، یا خدای کنعانیان است، دفاع خواهید کرد؟ یا او را نجات خواهید داد؟ آیا شما کسی خواهید بود که او را نجات می‌دهد؟ هر کسی که برای او مبارزه کند، با هشدار کشته خواهد شد. اگر او خدا است، بگذارید برای خودش مبارزه کند.

او به کمک شما نیازی ندارد. بگذارید از قربانگاه خودش دفاع کند. و حالا، یک طنز جالب در آیه ۳۲ این است که یوآش نام جدعون را می‌گذارد، یا حداقل از آن روز به بعد، جدعون نام دومی هم دارد که یرو بعل است.

و با دقت در بخش دوم آن نام، بعل، بعل و یرو، متوجه می‌شوید که این بخش به معنای ایده‌ی ستیزه کردن است. و بنابراین، اینجا یک بازی با کلمات وجود دارد. پدر جدعون می‌گوید، آیا قرار است برای بعل ستیزه کنی؟ آیا قرار است از او دفاع کنی؟ آیا قرار است برای او استدلال کنی؟ و نام طعنه‌آمیزی که جدعون به خود می‌گیرد این است که بعل ستیزه می‌کند، و در زیر متن، این وجود دارد که، بله، او برای خودش ستیزه می‌کند، اما جدعون کسی است که در واقع او را شکست داد، و او آن ردای طعنه‌آمیز را برای خودش به تن می‌کند.

بگذارید بعل با او بجنگد، زیرا او قربانگاه را ویران کرد و بعل نتوانست از خود دفاع کند. بنابراین، اکنون یک ائتلاف بعدی علیه اسرائیل در راه است، اما در آیه ۳۴، روح خداوند جدعون را در بر گرفت. او شیپور را به صدا درآورد و آنها مردم را گرد هم آوردند.

و بعد، ما داستان جالبی در مورد درخواست هدایت جدعون از خدا در آیات ۳۶ تا پایان فصل داریم. و این یک عبارت معروف در مورد جدعون است که پشم گوسفند را بیرون می‌آورد و اساساً از خدا می‌خواهد که به او تأیید کند که خدا قرار است کاری را که قبلاً گفته است انجام دهد، انجام دهد. و او می‌گوید، من می‌خواهم پشم را بیرون بیاورم، و لطفاً، صبح، بگذارید شب‌نم بیاید، و اگر زمین اطراف آن خشک است، و پشم خیس است، که یک چیز غیرطبیعی است.

معمولاً شب‌نم زمین را خیس می‌کند، اما اگر شب‌نمی دور زمین و روی پشم نباشد، می‌فهمم که تو حرف می‌زنی بنابراین، خدا این درخواست را اجابت می‌کند. سپس، جدعون با بی‌اعتباری تمام، درخواست نشانه‌ای دوم می‌کند، در حالی که این بار در واقع نشانه‌ای سوم از دفعه قبل است.

او قبلاً از فرشته نشانه‌ای خواسته بود. اما از خدا می‌خواهد که این کار را برعکس انجام دهد و پشم را خشک و زمین را خیس کند. خدا نیز به این درخواست پاسخ می‌دهد، اما ما متوجه می‌شویم که این بهترین کاری نیست که می‌توان انجام داد، زیرا، و خود جدعون این را می‌داند.

آیه ۳۹ می‌گوید جدعون به خدا می‌گوید، نگذار خشمت علیه من شعله‌ور شود. به عبارت دیگر، خیلی از دست من عصبانی نشو، اما می‌خواهم دوباره آن را امتحان کنم. دلیل اینکه اینجا معطل می‌کنم این است که در بسیاری از حلقه‌های انجیلی، این به الگویی برای چگونگی جستجوی هدایت خدا برای اعمال و تصمیماتی که با آن روبرو می‌شویم تبدیل شده است.

مادرم معمولاً می‌گفت، بیایید برای خداوند پشم گوسفند پهن کنیم. ایده این بود که اگر این مجموعه اتفاقات رخ داده است، ما باید آن کار یا آن مجموعه اتفاقات را انجام دهیم. اگر این در باز بود، آن در باز بود و غیره.

و البته، خدا با لطف به جدعون پاسخ داد، هرچند که به نظر من، این واقعاً بی‌ایمانی است. او از قبل می‌دانست که خدا از او چه می‌خواهد. او به این نشانه‌های اضافی نیازی نداشت.

او نباید به نشانه‌های اضافی نیاز می‌داشت. بنابراین، خداوند با لطف خود، این درخواست را اجابت کرد، هرچند که نوعی درخواست احمقانه و غیرضروری بود. و خداوند مطمئناً گاهی اوقات به دعا‌های مادرم در این زمینه پاسخ داد.

و البته مطمئنم که بسیاری از مسیحیان دیگر هم همینطور. اما نظر من این است که نمونه‌های بهتر پیروی از اراده خدا، مثلاً اشعیا هستند. در اشعیا فصل ۶، وقتی اشعیا در حال تماشای جلال خدا در معبد است و صدایی می‌شنود که می‌گوید، چه کسی را بفرستم؟ اشعیا نمی‌گوید، خب، بگذارید پشم گوسفند را پهن کنم و این کار را به این شکل یا آن شکل انجام دهم.

اشعیا فقط می‌گوید، من اینجا هستم، مرا بفرست. یا، شاگردان. وقتی عیسی آنها را فراخواند تا از او پیروی کنند، آنها تورهای خود را انداختند و از او پیروی کردند.

بنابراین، در آن موارد، اراده خدا واضح بود، و اشعیا و شاگردان بدون هیچ سوالی از او پیروی کردند. در اینجا، اراده خدا واضح بود. جدعون نیز باید همین کار را می‌کرد.

البته این به آن معنا نیست که بسیاری از اوقات اراده‌ی خدا بلافاصله آشکار نمی‌شود. بسیاری از ما تصمیماتی داریم که باید بگیریم و این تصمیمات به طور خاص در کتاب مقدس یا از طریق وحی خاصی به ما وحی نشده‌اند. بنابراین، انتخاب همسر، انتخاب شغل، انتخاب دانشگاه.

گاهی اوقات ما در کتاب مقدس پاسخ‌های واقعی برای آن نداریم. و می‌توانیم بگوییم، پروردگارا، لطفاً این در را باز کن یا آن در را ببند، و این روش هدایت خواهد شد. بنابراین، من فکر می‌کنم که مطمئناً، خدا از این طریق عمل می‌کند.

اما فقط می‌خواهم به خودمان هشدار بدهم که وقتی اراده خدا روشن است، نباید درگیر تاکتیک‌های تأخیری شویم، کاری که به نظر می‌رسد جدعون اینجا انجام می‌داد. بنابراین، این مقدمه‌ای برای نبردهای بزرگی است که در فصل‌های ۷ و ۸ مطرح می‌شوند. جدعون با ویران کردن قربانگاه‌های بعل و اشیره کارهای خوبی انجام داده است. و او به فرشته خداوند که بر او ظاهر شده بود، پاسخ داده است.

و حالا در فصل‌های ۷ و ۸، این نبردهای بزرگ علیه مدیانیان وجود دارد. این نبردها در دو بخش است، یکی در فصل ۷ علیه ارتش اصلی. در فصل ۸، بیشتر به نظر می‌رسد که جدعون کینه شخصی علیه پادشاهان مدیان دارد.

و تصویر چندان امیدوارکننده‌ای در اینجا وجود ندارد. اما همه چیز با داستان گیدئون و ۳۰۰ نفر یا افرادش آغاز می‌شود. در نهایت به ۳۰۰ نفر ختم می‌شود.

و ما در آیات ۱ تا ۸ می‌بینیم که این داستان زمینه را برای اتفاقات آینده فراهم می‌کند. و طعنه‌آمیز است که فصل ۷ با نام جدعون، یربعام، آغاز می‌شود. این موضوع تا حدودی ما را به یاد جدال علیه بعل که در فصل دیده‌ایم، می‌اندازد. بنابراین، در آنجا آمده است که خدا به جدعون می‌گوید که تو مردان زیادی داری ۶

اینجا، آیه ۲. و بنابراین، جدعون می‌گوید هر کسی که می‌ترسد و می‌خواهد به خانه برود، راحت باشد و به خانه برود. معلوم می‌شود ۲۲۰۰۰ نفر باقی مانده‌اند و ۱۰۰۰۰ نفر دیگر هم باقی مانده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد عددی که او داشته در ابتدا ۳۲۰۰۰ نفر بوده است.

نفر رفته‌اند و او ۱۰۰۰۰ نفر دارد. این هنوز نیروی جنگی بسیار چشمگیری است. اما خداوند ۲۲۰۰۰ می‌گوید هنوز تعدادشان زیاد است.

و او آنها را مجبور می‌کند که خودشان را به کنار نهر ببرند و آب بنوشند. و تصویر دقیقی از آنچه اتفاق می‌افتد و نحوه‌ی عملکرد آن وجود ندارد. اما هر کسی که در نهایت آب را به روشی غیرمجاز یا اشتباه بنوشد، به خانه فرستاده می‌شود.

و در نهایت مشخص می‌شود که او فقط ۳۰۰ نفر را به نبرد خواهد برد. و البته، کل نکته‌ی داستان این است که این نیرو برای مقابله با نیروهای مدیان بسیار کوچک است. در فصل ۸، در آیه‌ی ۱۵، اشاره می‌شود که ۱۵۰۰۰ نفر در ارتش بودند که به دلیل کشته شدن ۱۲۰۰۰۰ نفر، باقی مانده بودند.

بنابراین، اینها اعداد بسیار بزرگی هستند. حال، ما در متن کتاب یوشع اشاره کردیم که اعداد بزرگ در عهد عتیق نوعی مسئله‌ی بغرنج هستند. و ممکن است این اعداد به دلیل برخی مشکلات زبانی با زبان عبری برابر بزرگتر از واقعیت باشند ۱۰۰۰.

بنابراین، ممکن است در داوران ۸، ۱۵۰ و ۱۲۰۰ مرد اینجا بوده باشند. اما مطمئناً، به نظر می‌رسد ۳۰۰ نفر اینجا در زمان جدعون، عدد واقعی باشند. و هر تعداد که در جدعون مدیانی وجود داشته باشد، هنوز هم تعداد بسیار کمی برای مقابله با آن نیروهای عظیم است. بنابراین، نکته همین است.

بدیهی است که نکته ضمنی پشت این حرف این است که وقتی اسرائیل پیروز می‌شود، و البته ما می‌دانیم که اسرائیل پیروز می‌شود، اعتبار آن به خدا داده می‌شود، نه به جدعون یا مردان. بنابراین، مقدمه من، این چیزی است که اتفاق می‌افتد. و بنابراین، در فصل ۸، ببخشید، فصل ۷، پس از این مقدمه، از آیات ۹ به بعد، خدا به او دستورالعمل می‌دهد.

و او قرار است به اردوگاه برود. و بنابراین، جدعون به همراه خدمتکارش یواشکی وارد اردوگاه شد. و شنید که یکی از مدیانیان با یکی از یارانش درباره خوابی که دیده بود صحبت می‌کند.

و خوابی بود که در آن یک کیک بزرگ جو به اردوی مدیان افتاد و همه را زد و همه مردند. و رفیق فهمید که آن خواب را اینگونه تعبیر کند، اوه، مشکل، که نمایانگر اردوی جدعون، شمشیر جدعون و تمام قوم اوست. و ما اکنون در آیه ۱۴، فصل ۷ هستیم. این کسی نیست جز شمشیر جدعون، پسر یواش، مرد اسرائیلی.

خدا مدیان و تمام اردوگاه را به دست او تسلیم کرده است. این سخنان را به جاسوسان در اسرائیل تکرار می‌کند، جایی که او می‌گوید، ما شنیده‌ایم که خدای شما با مصریان و سیحون و عوج چه کرده است، و من می‌دانم که خدا این سرزمین را به شما داده است. در اینجا، این مرد این خواب را می‌فهمد، این مرد مدیانی خواب غرق شدن ما را می‌فهمد.

ما نمی‌توانیم در برابر خدای اسرائیل مقاومت کنیم. بنابراین، جدعون در آیات ۱۵ و بعد از آن با این موضوع دلگرم می‌شود. و او مردان خود را به گروه‌هایی تقسیم می‌کند، و هر کس شیپور دارد، و مشعل و کوزه‌های خالی دارد.

اینها معمولاً سلاح‌های جنگی نیستند. اما این چیزی است که آنها با خود می‌برند. و او در آیه ۱۹ به آنها می‌گوید وقتی من و همه کسانی که با من هستند، شیپورها را می‌نوازیم، پس در هر طرف اردوگاه شیپورهایتان را بنوازید و برای خداوند و برای جدعون فریاد بزنید.

، بنابراین، می‌بینیم که آنها این کار را انجام می‌دهند. در آیه ۱۹، آنها شیپورها را نواختند و کوزه‌ها را شکستند، و این اردوگاه بزرگتر مدیان را احاطه کرده است. و همه آنها فریاد زدند، شمشیری برای خداوند و برای جدعون.

و همه در جای خود ایستادند، ارتش فرار کرد، و معلوم شد که همه مدیانیان از خواب بیدار می‌شوند، و آنها آنقدر گیج شده‌اند که در نهایت یکدیگر را می‌کشند. و این روش پیروزی بزرگ است. و در پایان، در آیه ۲۳، می‌گوید، مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و از منسی فراخوانده شدند و آنها مدیانیان را تعقیب کردند.

و بنابراین، این نوعی تلاش مشترک تعدادی از قبایل در بخش شمالی سرزمین است. آنها مدیانیان را تعقیب کردند و آنها را در آیه ۲۴ اسیر کردند. در آیه ۲۵، آنها دو شاهزاده مدیان، غراب و زیو را اسیر کردند.

آنها را آنجا کشتند. و سرهایشان را در آیه آخر فصل ۷ برای جدعون آوردند. پیروزی بزرگی به دست آمد. و اگر داستان به همین جا ختم می‌شد، فرض می‌کردیم که خدا این افتخار را به دست می‌آورد.

شاید انتظار سرود دیگری، مانند سرود دبورا، یا عبارتی درباره نویسنده کتاب داشته باشیم که می‌گوید خدا آن را به دست مدیان داده است، یا خود مدیان، و خدا را به خاطر این ستایش کند. اما ما چنین چیزی نداریم. ما داستانی ادامه‌دار داریم.

و با گذشت زمان، جدعون را به شکل کاملاً مثبتی نشان نمی‌دهیم. در اینجا، اول از همه، قبیله افرایم را در فصل ۸، در آغاز، می‌بینیم که از اینکه قبلاً برای کمک در نبرد فراخوانده نشده بودند، شکایت دارند. و بنابراین جدعون پاسخ می‌دهد و واقعاً پاسخی نمی‌دهد.

او فقط در آیه ۵ می‌گوید که من مشغول تعقیب دو پادشاه مدیان هستم. و کمی هم بحث‌های رفت و برگشتی وجود دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد که در این فصل، نبرد چندان به ائتلاف تمام اسرائیل مربوط نمی‌شود، بلکه جدعون است که دستور کار شخصی خود را دنبال می‌کند. نکته قابل توجه این است که خدا در این بخش از فصل به عنوان کسی که جدعون را می‌فرستد، ظاهر نمی‌شود.

اما جدعون، برای مثال، آیه ۱۰، صیبا و صلگونه را تعقیب می‌کند. اینها دو پادشاه هستند. و ارتش خود را آنجا مستقر کرده‌اند.

و جدعون آنها را تعقیب می‌کند. و سرانجام، آنها را می‌گیرد و به یکی از مردان جوانش دستور می‌دهد که این پادشاهان را در انتهای این بخش بکشد. در آیه ۲۰، او به گایتر، نخست‌زاده‌اش، می‌گوید: برخیز و آنها را بکش.

اما مرد جوان شمشیرش را نکشید زیرا ترسیده بود. بنابراین، این دو پادشاه در آیه ۲۱ شروع به طعنه زدن به جدعون می‌کنند. خودت برخیز، بر ما بتاز.

زیرا هر چه مرد باشد، قدرتش نیز هست. آنها تقریباً مردانگی او را زیر سوال می‌برند. آیا تو بزدلی؟ آیا می‌ترسی که به ما حمله کنی؟ بنابراین، جدعون چالش را پذیرفت، قیام کرد و آنها را کشت و زیورآلاتی را که با آنها بود، برداشت.

بنابراین، کل بخش مردم مدیان اکنون آرام شده‌اند. به نظر می‌رسد که آنها ده‌ها هزار نفر از مردم خود را از دست داده‌اند. رهبران آنها رفته‌اند.

و بنابراین، اکنون پیامدهای آن را داریم. به جای سرود ستایش خدا برای پیروزی در اینجا، چیزی بسیار متفاوت داریم. بنابراین، در آیات ۲۲ و ۲۳، خب، از آیه ۲۲ شروع می‌کنیم.

ما یک جمله بسیار قابل توجه داریم. از بعضی جهات نباید واقعاً تعجب آور باشد. اما قابل توجه است زیرا «مردان اسرائیل نزد جدعون آمدند، آیه ۲۲، و گفتند: بر ما حکومت کن، تو، پسرت، نوهات نیز

، این زبان سلطنت است. این زبان پادشاهی است. بنابراین، آنها به گیدئون می‌گویند، تو باید پادشاه ما باشی و این باید یک جانشینی سلسله‌ای باشد.

باید تو، پسرت، نوهات باشی، همانطور که پادشاهان در هر فرهنگ دیگری در اطراف ما هستند. من در یک سخنرانی دیگر در مورد تأسیس پادشاهی در اسرائیل و تضاد بین پادشاه ایده‌آل الهی که کتاب مقدس در کتاب تثنیه، فصل ۱۷، در مورد آن صحبت می‌کند، اشاره کردم، جایی که پادشاه باید کسی باشد که خدا انتخاب می‌کند، باید یک اسرائیلی باشد، نباید به ارتش خود تکیه کند، نباید اسب‌ها را تکثیر کند، نباید به اتحادهای خارجی با مصر تکیه کند، نباید همسران یا ثروت‌ها را تکثیر کند. بلکه پادشاه، پادشاه اسرائیلی، پادشاه ایده‌آل اسرائیلی، باید ریشه در کلام خدا داشته باشد.

این کلید موفقیت این پادشاه است، و این تصویری عمیقاً ضدفرهنگی است. من شما را به تماشای آن بخش ویدیویی ترغیب می‌کنم زیرا این بخش ویدیویی نه تنها کتاب یوشع، بلکه کتاب داوران و حتی کتاب روت را نیز پوشش می‌دهد. و به قسمت مربوط به پادشاهی در تثنیه ۱۷، آیات ۱۴ تا ۲۰ برگردید.

اینجاست که ما تصویر پادشاه ایده‌آل در اسرائیل را می‌بینیم. متأسفانه اکثر پادشاهان مطابق آن آرمان عمل نکردند، اما این همان چیزی بود که خدا از یک پادشاه می‌خواست. و همانطور که گفتم، این تصویر عمیقاً با تصویر پادشاهی‌های ملل اطراف در تضاد است.

اینجا یک تصویر بصری برایتان ارائه می‌دهم که در سخنرانی دیگر هم انجام داده‌ام، اما می‌خواهم سعی کنم صحنه‌ای از یک نقش برجسته مصری را که فرعون را در ارابه‌اش نشان می‌دهد، بکشم. این برداشت من از تصویری است که در نقش برجسته‌های مصری به عنوان بخشی از یک نقش برجسته بزرگتر از یک نبرد بزرگ یافت می‌شود. وقتی این را می‌کشم، دانش‌آموزانم همیشه از اینکه چه هنرمند بدی هستم شکایت می‌کنند، بنابراین از این بابت عذرخواهی می‌کنم.

اما تصویری شبیه به این وجود دارد، و شامل دشمنان فرعون است. دشمنان اینجا هستند. آنها در سراسر زمین پراکنده شده‌اند، و ارابه و اسب فرعون آنها را لگدمال می‌کند.

کل نکته این تصویرسازی این است که فرعون در مصر به عنوان جنگجوی بزرگ، به عنوان مرد قدرتمندی که بر همه دشمنانش به راحتی پیروز می‌شود و آنها را زیر شست و پاهایش و ارابه و اسب‌هایش قرار می‌دهد دیده می‌شود. و این نوع تصویر در نقش برجسته‌های بابل و آشور نیز یافت می‌شود. بنابراین، این ایده که پادشاه در جامعه باید بزرگترین جنگجو باشد، در سراسر شرق خاور نزدیک رواج دارد.

یا، از طرف دیگر، بزرگترین جنگجو کسی است که باید به سلطنت برسد. تصویر کتاب مقدس از پادشاه اسرائیل دقیقاً برعکس این است. باز هم، در تثییه ۱۷، آمده است که پادشاه نباید اسب‌های زیادی داشته باشد.

اسب‌ها ارابه‌ها را می‌کشیدند. ارابه‌ها معادل باستانی تانک‌ها بودند و ستون فقرات ارتش را تشکیل می‌دادند. بنابراین تکثیر اسب‌ها، به نوعی، تقویت دفاع یا حمله و تقویت ارتش بود.

و به همین دلیل به ارتش وابسته بود. بنابراین پادشاه اسرائیل نباید این کار را می‌کرد. بنابراین، این یک چیز بسیار ضدفرهنگی بود.

پادشاه بنی‌اسرائیل باید به حفظ کلام خدا به عنوان بخشی از زندگی خود تکیه می‌کرد و برای جنگیدن در نبردها به خداوند توکل می‌کرد. این ایده کلی از خدا به عنوان جنگجوی الهی، مضمون مهمی در سراسر عهد عتیق است. بنابراین در اینجا در داوران ۸، وقتی مرد بنی‌اسرائیل نزد جدعون می‌آید و این را می‌پرسد و می‌گوید، تو باید بر ما حکومت کنی، تو، پسر، نوهات نیز

آنها طرز فکر خاور نزدیک باستان را منعکس می‌کنند. آنها منعکس کننده آنچه در این نوع نقش برجسته به تصویر کشیده شده است، هستند. همچنین باید بگویم که در متون نوشتاری مصریان، آشوریان و بابلی‌ها نیز همین نوع تصویر را می‌یابیم.

پادشاهان لاف می‌زنند که بزرگترین هستند و آنها کسانی هستند که همه چیز را فتح کرده‌اند. بنابراین، پادشاه کانون توجه است. به یک معنا، آنها نوعی دیکتاتورهای امروزی هستند که برای خود فرقه‌ای ساخته‌اند.

همه چیز به نوعی حول محور آنها می‌چرخد. و تراژدی بزرگ اینجا، یک طعنه است، اما یک طعنه غم‌انگیز در این متن، این است که این مردانی که از جدعون می‌خواهند پادشاه آنها باشند، دلیل اینکه می‌خواهند این اتفاق بیفتد چیست؟ پایان آیه ۲۲، چون تو ما را از دست مدیان نجات دادی. پس دوباره، این افراد احمق هستند.

آنها درس غریب کردن ارتش به ۳۰۰ نفر را کاملاً وارونه کرده‌اند. کل نکته‌ی این موضوع، به روشنی روی صورت، این است که وقتی تعداد نفرات به آن تعداد کم کاهش یابد، هر پیروزی که حاصل شود، به دست خداوند خواهد بود، نه جدعون یا هیچ کس دیگری. بنابراین، به نوعی، آنها به گرایش‌های طبیعی خود مبنی بر چشم دوختن به انسان‌ها برای رهایی خود، بازگشته‌اند و این چیز غم‌انگیزی است.

حالا، به افتخار او، جدعون این افتخار را رد می‌کند. جدعون می‌گوید، من بر شما حکومت نخواهم کرد. پسر من بر شما حکومت نخواهد کرد.

خداوند، یهوه، بر تو حکومت خواهد کرد. پس این دقیقاً همان چیزی است که باید می‌گفتی، و این چیز خوبی است. در کلیساهایی که من در آنها بزرگ شدم، پدیده‌ای وجود داشت که گاهی اوقات پاسخ مدرسه یکشنبه نامیده می‌شد.

و معلوم شد، وقتی در دوران کودکی در مدرسه یکشنبه بزرگ می‌شوید و در آن هستید، همیشه یک نوع پاسخ فوق معنوی وجود دارد که قرار است پاسخ درست باشد. حتی اگر شواهد ممکن است به آن سمت اشاره نکنند. بنابراین، یک داستان طنزآمیز در مورد آن وجود دارد.

معلمی در یک مدرسه یکشنبه با بچه‌های کلاس بود که تصویر یک فیل را کشیده بود و می‌خواست نکته‌ای را از آن بیان کند، مثلاً نکته‌ای را، و رو به کلاس پرسید، این چیست؟ و هیچ‌کس حرفی نزد. او گفت، خوب، بچه‌ها، این چیست؟ می‌دانید این چیست. این یک حیوان آشناست

و هیچ‌کس حرفی نزد. در نهایت، پسر کوچکی از آن عقب با خجالت گفت، خوب، می‌دانم که قرار است جواب عیسی باشد، اما مطمئناً برای من مثل یک فیل به نظر می‌رسد. بنابراین، او به نوعی شرطی شده بود. که همیشه باید جوابی فوق‌روحانی بدهد، حتی اگر شواهد آن را به جهت دیگری نشان دهند.

بنابراین، به نظر من، به یک معنا، جدعون در پاسخ خود در آیه ۲۳، پاسخی مطابق با آموزه‌های مکتب یکشنبه ارائه داد. او می‌دانست چه باید بگوید. کلمات دقیقاً کلمات درستی هستند

اما بلافاصله در آیه بعدی، می‌بینیم که او شروع به تضعیف آن پاسخ می‌کند، زیرا به نوعی مانند یک پادشاه رفتار می‌کند. او مانند یک رهبر رفتار می‌کند و آنها را گمراه می‌کند، نه در مسیر خداوند. بنابراین، در آیه ۲۴، جدعون می‌گوید، وسایلت را برای من بیاور

تمام اشیاء قیمتی خود را برای من بیاورید. و آنها پاسخ می‌دهند، ما با کمال میل آنها را خواهیم داد. این طعنه‌آمیزی از سفر خروج است، زمانی که موسی گفت، وسایل خود را برای من بیاورید، و آنها با کمال میل گنجینه‌های خود را آوردند.

و آن ساختن خیمه بود. حالا جدعون با تمام چیزهای زیبایی که در خیمه وجود دارد، کار متفاوتی انجام می‌دهد. و آیه ۲۷، جدعون از آنها یک ایفود ساخت و آن را در شهر خود در عفره قرار داد.

دقیقاً مطمئن نیستم که ایفود چیست، اما به نظر می‌رسد نوعی زره سینه بوده که کاهنان یا کسی از آن استفاده می‌کرده و گاهی اوقات ۱۲ سنگ داشته است. و به زیبایی تزئین شده بوده و گاهی اوقات برای تشخیص اراده خدا استفاده می‌شده است. به نوعی خدا آن را برای بیان اراده خود به کار می‌برده است.

اما تقریباً به نوعی طلسم تبدیل شد، برای افرادی که می‌خواستند آن را به عنوان یک چیز جادویی ببینند. و بنابراین در اینجا، جدعون، آیه ۲۷، از همه این چیزها یک ایفود ساخت، آن را در شهر خود قرار داد، و تمام اسرائیل از روی آن زنا کردند. تمام اسرائیل از روی آن خودفروشی کردند.

آنها با آن نقش فاحشه را بازی کردند. تصویر واضحی از فاحشگی در کتاب مقدس وجود دارد، به طور طبیعی بنی اسرائیل با زنان موآبی و دیگران به دنبال فاحشه‌ها می‌رفتند. اما یک کاربرد مجازی، یک کاربرد استعاری از آن وجود دارد، جایی که خدا از خود به عنوان شوهر اسرائیل صحبت می‌کند، و اسرائیل با پیروی از خدایان و الهه‌های دیگر خود را فاحشه می‌کند.

و این ایده اینجاست. آنها دنبال چیز دیگری غیر از او هستند. و این یک چیز غم‌انگیز است.

بنابراین، تمام اسرائیل در پی آن زنا کردند و این دامی برای جدعون و خانواده‌اش شد. بنابراین، این چیز خوبی نیست. حال، آیه ۲۸ به نوعی جمع‌بندی این بخش از داستان جدعون است.

و بنابراین، همانطور که گفته شده، میدان مغلوب شد، و این درست است. آنها در نبردهای بزرگی پیروز شدند، و دیگر سر خود را بالا نیاوردند. موآبیان دیگر تهدیدی نیستند.

و زمین در زمان او ۴۰ سال آرام گرفته بود. بنابراین داستان جدعون به نوعی به این شکل به پایان می‌رسد. اما داستان ترکیبی از اتفاقات مختلف است.

او در اوایل کارهای خوبی انجام می‌دهد. در اواخر، او چندان خوب نیست. در آیات ۲۹ و بعد از آن به ما می‌گوید که او ۷۰ پسر دارد.

آیه ۳۰ از ۷۰ پسر می‌گوید. و آیه ۳۱ درباره یکی از پسرانش می‌گوید. او کنیزی داشت که مانند خدمتکار در خانه‌اش بود.

و زنان صیغه‌ای، می‌بینیم که هاجر، زن صیغه‌ای ابراهیم بود. و زلفه و بیلله، زنان صیغه‌ای یعقوب بودند که در کتاب پیدایش آمده است. آنها کارمند، خدمتکار، برده در خانه بودند.

و آنها معمولاً وظیفه فرزندآوری را انجام می‌دادند. در اینجا، جدعون یک پسر دارد و او را در آیه ۳۱ ابیملک می‌نامد. و در اینجا چیزی را که در سخنرانی قبلی گفتم، مرور خواهیم کرد.

اما فقط یک درس کوچک به زبان عبری و آرامی. ما این اصطلاح را از عهد جدید می‌شناسیم، ابا. این اصطلاح آرامی برای پدر است.

است. اگر بگوییم «آوی»، این در عبری به (AV) «و اصطلاح عبری برای پدر به همین مربوط است». و «انگلیسی می‌شود» پدر من.

و سپس کلمه پادشاه، مَلِک است. بنابراین، متوجه می‌شویم که جدعون پسرش را، پدر من پادشاه، یا پدر من پادشاه است، نامگذاری می‌کند. بنابراین، این با توجه به جمله او در آیه ۲۳ که می‌گوید، من بر شما حکومت نخواهم کرد، پسر من بر شما حکومت نخواهد کرد، خداوند بر شما حکومت خواهد کرد، و با این حال پسر خود را، پادشاه پدرم، نامگذاری می‌کند، نوعی طعنه آمیز است.

بنابراین، به نظر من، این یکی دیگر از راه‌هایی است که اعمال او پاسخ مکتب یکشنبه را که در آیه ۲۳ داده بود، تضعیف کرده است. به محض اینکه جدعون می‌میرد، آیه ۳۳، او در سن پیری می‌میرد، بنابراین همه چیز خوب است. اما به محض اینکه او می‌میرد، مردم دوباره به بت‌پرستی روی می‌آورند و به دنبال بعل‌ها می‌روند. و بعل را خدای خود می‌دانند، آیه ۳۳.

و آنها خداوند، خدای خود را به یاد نیاوردند، و این چیز خوبی نیست. در پایان، چیزی می‌گوید، آنها به خانواده یربعل، یعنی جدعون، در ازای تمام خوبی‌هایی که برای اسرائیل انجام داده بود، عشق و علاقه‌ی پایدار نشان ندادند. بنابراین، جدعون همانطور که قبلاً دیده‌ایم، کارهای خوبی انجام داده بود، اما متأسفانه او این کار را نکرد، به نظر می‌رسد که او کار را به خوبی به پایان نرساند، اگر بخواهیم از اصطلاحاتی که امروزه گاهی اوقات در مورد به پایان رساندن زندگی‌مان، یعنی پیروی از خداوند تا انتها می‌شنویم، استفاده کنیم.

بنابراین، فصل بعدی درباره پیامدهای جدعون به ما می‌گوید که این داستان جدیدی از رویگردانی اسرائیل از خداوند و جنگ با کنعانیان نیست، بلکه داستان اتفاقاتی است که برای این ابیملک می‌افتد و اینکه چگونه او نیز اوضاع را منحرف می‌کند. بنابراین، ابیملک پسر جدعون است که به شدت به دنبال قدرت است. به نظر من، این موضوع به نوعی از درخواست پادشاه در فصل ۸ ناشی می‌شود. آنها اساساً مانند ملت‌ها، خواهان پادشاهی هستند و به نوعی، در شخص ابیملک، چنین پادشاهی را به دست می‌آورند.

، آنها پادشاهی را که خود را به عنوان یک جنگجوی بزرگ تثبیت می‌کند، دستگیر می‌کنند. به یاد داشته باشید، ابیملک ۷۰ نفر از برادرانش را می‌کشد، ۷۲ پسر جدعون وجود دارند. ابیملک ۷۰ نفر از آنها را می‌کشد و یکی فرار می‌کند، یوتام.

اما ابیملک نمونه خوبی از پادشاه جنگجو است که مردم در مورد او فکر می‌کردند، اما او در نظر خداوند، نمونه بسیار بدی از آن است. بنابراین او با کشتن بی‌رحمانه برادران خود با کمک شکیمی‌ها، در فصل ۹، آیات ۱-۶، به قدرت می‌رسد. و سپس آنها او را در شکیم در آیه ۶ پادشاه کردند. یوتام، برادرش، فرار می‌کند. اما به نظر می‌رسد بقیه، شکیمی‌ها، از او به خاطر پادشاه کردنشان قدردانی می‌کنند.

بنابراین یوتام، برادری که فرار می‌کند، از این موضوع مطلع می‌شود و به بالای کوه جرزیم که درست بر شکیم سایه افکنده است، می‌آید و با صدای بلند فریاد می‌زند و این سخنرانی را ایراد می‌کند که کیفرخواستی علیه خود شکیمی‌ها است، کیفرخواستی علیه ابیملک است و اساساً به عنوان یک افسانه ارائه می‌شود. داستان درختان را روایت می‌کند. و درختان بیرون رفتند تا پادشاهی بر خود مسح کنند.

و آنها آیه ۸ را گفتند، آنها به درخت زیتون گفتند، بر ما سلطنت کن! با تکرار زبان فصل ۸، آیه ۲۲، قوم اسرائیل نزد جدعون آمدند و گفتند، بر ما اینجا سلطنت کن. درختان این کار را می‌کنند. و درخت زیتون رو به زوال می‌رود، او می‌گوید، من چیزهایی را رها نخواهم کرد.

و سپس به سراغ درخت انجیر می‌روند، آیه ۱۰، همان. به تاک گفتند، آیه ۱۲، همان. و در نهایت، به کوچکترین و پست‌ترین گیاهان می‌رسند، و این خار است که از آن می‌پرسند.

و بوته خار می‌گوید، بله، حتماً، این کار را خواهم کرد. اما این تصویر مسخره‌ای از پایین رفتن از سطح درختان باشکوه به این پایین‌ترین سطح است، و به وضوح کیفرخواستی علیه شخصی است که به عنوان پادشاه منصوب شده است. باز هم، پژواکی از آنچه از درخواست پادشاهی مبتنی بر قدرت نظامی ناشی می‌شود.

این درسی است که در فصل ۸، آیه ۲۲ آمده است، و می‌بینیم که این موضوع در اینجا به شکلی منفی در شخص ابیملک نمود پیدا کرده است. بنابراین، او از آن افسانه برای نشان دادن مضحک بودن کاری که آنها انجام داده‌اند استفاده می‌کند، و سپس شروع به اظهار نظر در مورد آن می‌کند و آن را در آیه ۱۶ توضیح می‌دهد. بنابراین، اگر وقتی ابیملک را پادشاه کردید، با حسن نیت و درستکاری عمل کرده‌اید، و غیره، پس اگر با حسن نیت عمل کرده‌اید، آیه ۱۹، پس باید از ابیملک شاد باشید و بگذارید او از شما شاد باشد.

اما اگر نه، بگذار آتش از ابیملک بیرون بیاید و رهبران شکیم و بیت ملو را بسوزاند، و آتش بیرون می‌آید. و سپس فرار می‌کند. بنابراین، آیه ۲۲ می‌گوید، ابیملک حدود سه سال بر اسرائیل سلطنت کرد.

خداوند روحی شیطانی را بین او و رهبران شکیم فرستاد. بنابراین در ابتدا مردمی که او را به عنوان پادشاه منصوب کردند، اکنون بین آنها درگیری، تنش و درگیری وجود دارد و غیره. در پایان داستان، فصلی طولانی است که از فراز و نشیب‌های زیادی عبور می‌کند. در نهایت، ابیملک علیه شکیم و شکیمیان قیام می‌کند و در آیه ۴۵، ابیملک را می‌بینیم که تمام روز علیه شهر می‌جنگد.

او شهر را تصرف می‌کند، مردمی را که آنجا بودند می‌کشد، شهر را ویران می‌کند و آن را با نمک می‌دوزد. نمک‌دوزی اساساً به این معنی است که شهر فقط متروک است، هیچ چیز نمی‌تواند رشد کند و غیره. پس از آن، هنوز هم گروه‌های کوچکی از مقاومت در برابر او وجود دارد و در نهایت، او به برج مکانی در همان

نزدیکی به نام تبص می‌رسد، آنجا یک برج محکم وجود دارد، آیه ۵۱، و همه خود را در آنجا حبس می‌کنند، و ابیملک برای مبارزه با او می‌آید و آماده می‌شود تا آن برج را به آتش بکشد.

زنی سنگ آسیابی را بر سر او می‌اندازد و او کشته می‌شود. بنابراین، در آیه ۵۶، خداوند شر ابیملک را که با کشتن ۷۰ برادرش علیه پدرش مرتکب شده بود، به او بازگرداند و همچنین شر مردان شکیم را بر سر خودشان برگرداند و نفرین یوتام پسر یربعام بر آنها نازل شد. بنابراین، ابیملک، با کشتن ۷۰ برادرش، خداوند آن را به او برمی‌گرداند و او به عنوان پادشاه، نقل قول کامل، به مدت سه سال سلطنت می‌کند.

چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که، خب، از نظر فنی، به یک معنا، ابیملک اولین پادشاه اسرائیل است اما کتاب مقدس هرگز با او اینگونه رفتار نمی‌کند زیرا او توسط خدا انتخاب نشده بود. در تثبیه ۱۷، یکی از معیارهای خدای پادشاه این است که خدا باید او را انتخاب کند. ابیملک کسی است که خود را به عنوان پادشاه منصوب کرد، و دوباره از این ایده که او یک جنگجوی بزرگ است، بیرون آمد.

اما گناه شکیم، شر شکیم که به سرشان برگشت، نوعی تاریخچه لکه‌دار بین اسرائیل و شکیم وجود دارد و به کتاب پیدایش در فصل ۳۴ برمی‌گردد، جایی که شکیم به آدینا، یکی از دختران یعقوب، تجاوز می‌کند و برادرانش از آنها انتقام می‌گیرند، و در آنجا خون‌ریزی‌هایی رخ می‌دهد. و مطمئناً، شکیمی‌ها در آن روزها با اسرائیل مخالف بودند، اما احتمالاً در نهایت به آن داستان‌ها از همان ابتدای کتاب مقدس برمی‌گردد. و این به نوعی به یک تصویر ننگین در تاریخ اسرائیل در دوره داوران پایان می‌دهد.

سپس به داستان‌های حتی زنده‌تری می‌پردازیم که در فصل‌های بعدی خواهیم دید.

این دکتر دیوید هاوارد است که در حال تدریس در مورد کتاب‌های یوشع تا روت است. این جلسه ۲۶، داوران ۶-۹، جدعون و پیامدهای آن است.